خاطراتی از غواص شهید محسن بدیحی به روایت برادرش جانباز مهدی بدیحی

وداع با پیکر محسن بوی جشن پیروزی می‌داد!

■ اشرف فصیحی دستجردی

بعضی روایت‌ها فقط شـــرح زندگی یک فرد نیستند؛ بخشی از حافظه جمعی یک ملت‌اند. روایت مهدی بدیحی، جانباز دفاع مقدس و برادر شهید غواص محسن بدیحی، از همین دست روایت‌هاست. روایتی که از کوچه‌های آبادان آغاز می‌شـــود، از روزهای انقلاب و آوارگی جنگ می‌گذرد، به آب‌های خروشان اروندرود و عملیات کربلای ۴ می‌رســـد و ســـرانجام پس از یازده سال چشم‌انتظاری، به بازگشت پیکر شهیدی ختم می‌شود که خانواده‌اش ســـال‌ها میان امید و دلتنگی در انتظار او بودند. ایـــن گفت‌وگو تنها مرور خاطرات یک خانواده شهید نیست. بازخوانی بخشی از تاریخ دفاع مقدس و روایت پیوندی عمیق میان ایمان، ایثار، خانواده و وطن است. در این روایت، خاطـــرات کودکی، روزهای جنگ، رؤیایی عجیب و نشانه‌هایی شگفت، در کنار هم تصویری انســـانی و تأثیرگذار از زندگی و شـــهادت یک غـــواص نوجوان اصفهانی را پیش روی مخاطب قرار می‌دهد.

■■■

■ خانه قدیمی در خمینی‌شهر

محســـن بدیحی در یکـــی از خانه‌های قدیمی جوی‌آباد خمینی‌شهر متولد شد. روزگاری که هنوز خبـــری از بیمارســـتان‌های مجهز نبود و بسیاری از کودکان در خانه به دنیا می‌آمدند. اما دوران کودکی او خیلی زود با کوچی ناخواسته همراه شد. شـــرایط اقتصادی خانواده باعث شد پدر، که در آبادان کار می‌کرد، همسر و فرزندانش را نیز به آن شـــهر نفتی ببرد. خانـــواده بدیحی ابتدا در محله ایستگاه پنج آبادان ساکن شدند. سال‌هایی که آبادان شهری زنده و پرجنب‌وجوش بود و پالایشگاه، قلب تپنده آن به شمار می‌رفت. مهدی بدیحی می‌گوید پدرشـــان حساســـیت ویژه‌ای نسبت به تربیت فرزندان داشت و همین مسئله باعث شد فرزندانش در محیطی مذهبی و منظم رشد کنند.

محسن دوران ابتدایی را در آبادان گذراند. شهری که اندکی بعد به یکـــی از مهم‌ترین میدان‌های تحولات انقلاب اسلامی تبدیل شد. نوجوانان آن روزها هنوز معنای بســـیاری از اتفاقات سیاسی را نمی‌دانستند. تنها نشـــانه‌ای که در ذهنشان مانده بود، شعارهایی بود که در خیابان‌ها شنیده می‌شد. مهدی با لبخند از نخستین مواجهه خود با نام امام خمینی(ره) یاد می‌کند. روزی که یکی از همکلاسی‌ها در کلاس از شـــعار «یا مرگ یا خمینی» گفت و معلم با احتیاط از دانش‌آموزان خواســـت درباره آن صحبت نکننـــد. آن روزها انقلاب آرام‌آرام وارد زندگی مردم می‌شد.

■ آبادان، شهری در آستانه جنگ

هنوز یک ســـال از پیروزی انقلاب نگذشته بود که نشانه‌های ناامنی در خوزستان آشکار شد. به گفته مهدی بدیحی، ماه‌ها پیش از آغاز رسمی جنگ، مردم مرزنشین حملات پراکنده نیروهای عراقی را تجربه می‌کردند.

هلیکوپترها بر فراز روستاها ظاهر می‌شدند، دیوار صوتی هواپیماها شکسته می‌شد و فضای رعب و نگرانی بر منطقه حاکم بود. با آغاز جنگ و اشغال خرمشهر، دیگر ماندن در آبادان ممکن نبود.

خانواده بدیحی همراه ده‌ها خانواده دیگر سوار بر یک کامیون شدند و شهر را ترک کردند. آبان‌ماه بود و سرمای پاییز آرام‌آرام از راه می‌رسید. آنان به خمینی‌شهر بازگشتند. اما دیگر مانند گذشته نبودند. عنـــوان «جنگ‌زده» بر زندگی‌شـــان نشسته بود.

جانباز بدیحی در کنار قاب عکس برادر شهیدش

■ پدری که زیر بار کمک نرفت

پس از مهاجـــرت اجباری، پـــدر خانواده کارت «جنگ‌زده خودکفا» گرفت. یعنی حاضر نبود از امکانات حمایتی ویژه استفاده کند.

او به تعاونی محل رفت و مشـــغول خدمت شد. اعتبار و خوشنامی‌اش میان مردم به حدی بود که به تدریج همه او را «حاج محمد شورا» صدا می‌زدند. فرزندان نیز بزرگ شدند. مهدی راهی خدمت سربازی شد و در مناطق عملیاتی جنوب حضور یافت. اما در این میان، محسن بی‌قرارتر از همه بود. او مدام از رفتن به جبهه حرف می‌زد. پدر ابتدا مخالفت می‌کرد و می‌گفت باید برادر بزرگ‌ترش از سربازی بازگردد. اما شوق حضور در جبهه در وجود محسن خاموش نمی‌شد.

■ نخستین زخم جنگ

سال ۱۳۶۴ محسن نخستین بار به جبهه اعزام شـــد. حضورش چندان طول نکشـــید. هنگام جابه‌جایی میان ســـنگرها، ترکش به پهلویش اصابت کرد. مهدی مأمور شد او را از بیمارستان تهران به اصفهان منتقل کند. مجروحیت شدید بود. بخیه‌هـــا عفونت کرده بودنـــد و چند عمل جراحی انجام شد. اما روحیه محسن چیزی نبود که با جراحت متوقف شود. هنوز دوران نقاهت به پایان نرسیده بود که دوباره به کلاس تکواندو برگشت. وقتی مربی به توصیه برادرش قرار شد با احتیاط بیشـــتری با او تمرین کند، محســـن اعتراض کرد و گفت نیازی به ملاحظه نیســـت. او نمی‌خواست کسی احســـاس کند از دیگران ضعیف‌تر شده است.

> در میان خاطرات کودکـــی، یک تصویر بیش از همه در ذهن مهدی مانده اســـت. محسن یازده سال بیشتر نداشت. گرمای آبادان طاقت‌فرســـا بود و او روزه گرفته بود. برادرانش برای اینکه روزه را بشکنند، به زور کمی آب در دهانـــش ریختند. اما محســـن با اطمینان گفـــت: «من که آب نخوردم. شـــما به زور ریختیـــد. روزه‌ام باطل نشده اســـت.» همان روحیه‌ای که بعدهـــا او را به میـــان میدان‌های مین و آتش کشاند، در کودکی نیز دیده می‌شد

■ انتخاب برای غواصی

اواخر سال ۱۳۶۴، بار دیگر راه جبهه را در پیش گرفت. این بار در لشکر امام حسین(ع) و سپس در جمع نیروهای غواص. آموزش‌های ســـخت غواصی در منطقه کفیشه آغاز شد. آموزش‌هایی که مقدمه عملیات‌های بزرگی همچون کربلای ۳ و کربلای ۴ بود. محســـن پس از بازگشت از عملیات کربلای ۳، ساعت‌ها برای خانواده از فتح اســـکله الامیه، نبردهای دریایی و سختی‌های عملیات ســـخن می‌گفت. پدر بـــا دقت گوش می‌داد. هم خوشحال بود و هم نگران. اما محسن نگاه دیگری داشت. هر بار که صحبت از شهادت دوستانش می‌شد، با آرامش می‌گفت: «آن‌قدر بچه‌ها شهید شدند، من هم یکی.»

■ آخرین دیدار

روزهای منتهی به عملیات کربلای ۴ فرا رسیده بود. خواهر خانواده در ماهشـــهر صاحب فرزند شده بود و مادر برای دیدارش به آنجا رفته بود. مهدی به دارخوئین رفت تا محسن را برای دیدار مادر بیاورد. دو ساعت منتظر ماند تا برادرش از آموزش بازگردد. به او گفت: «بیا چند ســـاعتی مادر را ببین و برگرد.» اما پاســـخ محسن کوتاه بود: «بعد از عملیات می‌آیم.» مهدی می‌گوید هنگام بازگشت، مدام پشت سرش را نگاه می‌کرد. احساسی عجیب در دل داشت. احساسی که به او می‌گفت این آخرین دیدار است.

مادر و دیگر اعضای خانواده شهید بدیحی

■ آغاز سال‌های انتظار

عملیات کربلای ۴ در ســـوم دی‌ماه ۱۳۶۵ آغاز شـــد. چند هفته بعد خبر رســـید که محســـن مفقودالاثر شده است. نه کسی می‌دانست اسیر شده، نه خبری از شهادتش در دست بود. خانواده میان امید و اضطراب معلق مانده بودند. مهدی پس از پایان ساعت کاری خود به سپاه می‌رفت و فیلم‌های اسرای ایرانی را تماشا می‌کرد. شاید چهره برادرش را در میان آنان پیدا کند. سال‌ها به همین شکل گذشت.

■ خوابی که حقیقت شد

در همان ماه‌های نخست مفقود شدن محسن، خوابی عجیب زندگی مهـــدی را دگرگون کرد. در خواب خود را در منطقه دارخوئین دید. سراغ محسن را گرفت. دوستانش گفتند او شهید شده اســـت. آدرس پیکرش را به او دادند. مهدی در خواب سینه‌خیز خود را به پیکر برادر رساند. آنچه دید تکان‌دهنده بود. فک پایین وجود نداشت و بخشی از بدن نیز آســـیب دیده بود. وقتی بیدار شد، تا یک هفته حال عادی نداشت. او هرگز این خواب را فراموش نکرد.

■ یازده سال بعد

انتظار یازده سال طول کشید. سرانجام گروه‌های تفحص پیکر شهید را در منطقه ام‌الرصاص پیدا کردند. خانواده برای شناسایی رفتند. نخستین نشانه، جوراب‌هایی بود که پدر سال‌ها قبل برای فرزندش خریده بود. اما چیزی که بیش از همه مهدی را متحیر کرد، شـــباهت کامـــل پیکر با خوابی بود که سال‌ها پیش دیده بود. جمجمه‌ای که فک پایین نداشت. درست همان‌گونه که در رؤیا دیده بود.

■ تردیدی که با یک دفترچه از بین رفت

پس از خاکسپاری، مادر ناگهان نکته‌ای را مطرح کرد. او گفت محسن هرگز دندانش را پر نکرده بود، اما دندان پیکر پیدا شده ترمیم شده است. همین موضوع همه را نگران کرد.

مهدی ســـراغ دفترچه خاطرات برادر رفت. در میان نوشته‌ها جمله‌ای پیدا کرد که سال‌ها پیش ثبت شده بود: «امروز بعد از صبحگاه به بهداری رفتم تا دندانم را پر کنـــم.» همان یک جمله، آخرین تردیدها را از میان برد. گویی خود شهید آمده بود تا خانواده را به یقین برساند.

■ وداعی که بوی جشن می‌داد

روز تشـــییع، مردم خمینی‌شهر ســـنگ تمام گذاشـــتند. مادر به جای شیون و بی‌تابی، نقل و سکه بر پیکر فرزندش پاشید. در مسیر تشییع تا امامزاده ســـید نجم‌الدیـــن، جمعیت انبوهی حضور داشـــت. خانواده می‌گفتند این مراسم، بیش از آنکه رنگ عزا داشته باشد، شبیه بدرقه یک مسافر عزیز بود که پس از یازده سال به خانه بازگشته است.

■ نوجوانی که روزه‌اش را نشکست

در میان خاطرات کودکـــی، یک تصویر بیش از همه در ذهن مهدی مانده اســـت. محسن یازده سال بیشتر نداشـــت. گرمای آبادان طاقت‌فرسا بود و او روزه گرفته بـــود. برادرانش برای اینکه روزه را بشـــکنند، به زور کمـــی آب در دهانش ریختند. اما محســـن با اطمینان گفت: «من که آب نخوردم. شـــما به زور ریختید. روزه‌ام باطل نشده است.» همان روحیه‌ای که بعدها او را به میان میدان‌های مین و آتش کشاند، در کودکی نیز دیده می‌شد.

■ مدیون همه شهدا هستیم

مهدی بدیحی امروز خـــود را تنها مدیون برادر شهیدش نمی‌داند. او معتقد است جامعه ایران به همه رزمندگانی کـــه در جبهه حضور یافتند بدهکار است. چه آنان که شهید شدند، چه آنان که اسیر شدند و چه آنان که سالم بازگشتند. در نگاه او، دفاع مقدس فقط یـــک خاطره تاریخی نیست. بخشـــی از هویت نســـل‌هایی است که سخت‌ترین روزهای کشور را تجربه کردند.

اکنون ســـال‌ها از آن روزها گذشـــته است. اما هنوز آخرین عکس دو بـــرادر، در خانه خانواده بدیحی باقی مانده. عکسی که در شهرک جراحی ماهشهر گرفته شد. عکســـی که در آن مهدی برای هم‌قد شدن روی سنگی ایستاده و محسن شـــانه‌هایش را پایین آورده اســـت. هیچ‌کدام نمی‌دانستند آن قاب، آخرین تصویر مشترکشان خواهد بود. آخرین لبخنـــد پیش از آنکه غواص جوان، راهی جزایر آتش و آب شود و یازده سال بعد، به خانه بازگردد.

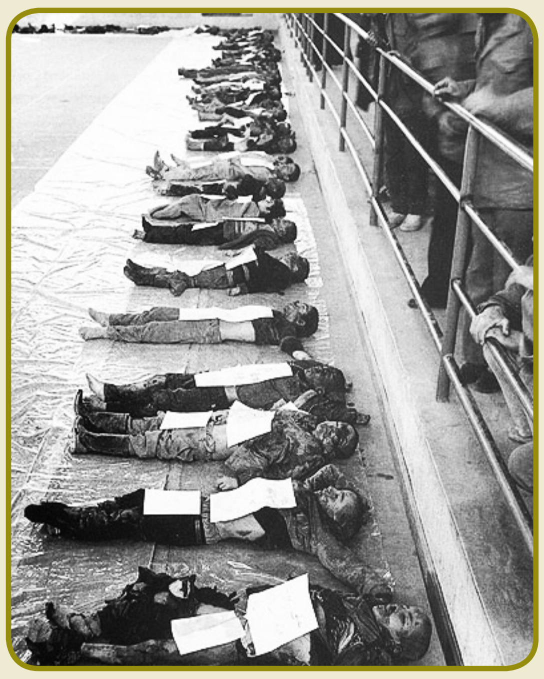

پیکر شهدای دو مدرسه بروجرد که سال ۶۵ در بمباران بعثی‌ها به شهادت رسیدند

رد جنایات امریکا از دبستان امام حسن(ع) تا مدرسه شجره طیبه

دشمن همان است، تفاوت در نام اوست

■ علیرضا محمدی

در طول دوران دفاع مقدس هشت‌ساله ملت ایران در مقابله با ارتش بعث عراق که از سوی امریکا و متحدانش حمایت می‌شـــد، بارها صحنه‌های فجیعی از بمباران اماکـــن غیرنظامی رقم خورد که شـــباهت عجیبی به جنایات امریکا در جنگ تحمیلی ۴۰ روزه دارد. در این میان، بمباران دبستان شهید فیاض‌بخش و امام حســـن مجتبی(ع) بروجرد که منجر به شهادت ۶۸ کودک بی‌گناه این مدارس شد، از فجیع‌ترین این جنایات بود. چند دهه بعد وقتـــی که امریکا و رژیم صهیونیستی به کشورمان حمله کردند، در اولین روز از جنگ تحمیلی ۴۰ روزه، مدرسه شـــجره طیبه میناب بمباران شد که منجر به شهادت حدود ۱۲۰ دانش‌آموز دبستانی شد. جنایاتی توسط دشمنانی متجاوز که ماهیت آنها یکی اســـت و تنها در نام تفاوت دارند.

■ شیاطین در لباس انسان

در تاریخ معاصر کشورمان و خصوصاً پس از پیروزی انقلاب اسلامی، شیاطین غربی و شرقی برای درهم شکستن مقاومت مردم ایران با هم متحد شدند و انواع دسیسه‌ها را برای به شکست کشاندن نظام اسلامی پیاده کردند. امریکا به‌عنوان اصلی‌ترین حامی شاه که پس از انقلاب به حامی صدام تبدیل شده بود، در تمامی جنایـــات رخ‌داده در پس از انقلاب از آشوب‌های خطه کردستان گرفته تا جنگ تحمیلی و سپس حمله مستقیم به ایران، نقش عمده‌ای ایفا کرده است. شیطان بزرگ هر بار با نام جدیدی رخ نشان می‌دهد و ضربه‌ای به مردم ایران وارد می‌کند.

■ تجهیز صدام به بمب شیمیایی

عراق بعثی در تجـــاوز به ایران، از ســـوی قدرت‌هـــای غربی به‌طور کامـــل حمایت می‌شـــد. شـــورای امنیت پس از پیشروی بعثی‌ها تا نزدیکی‌های اهواز، اولین قطعنامه خود را مبنی بر ترک مخاصمه به تصویب رساند. اما در این قطعنامه خبری از خروج نیروهای متجاوز از مناطق متصرفی نبود. سپس وقتی که یک سال و ۹ ماه بعد، ایران خرمشهر را پس گرفت و آماده ورود به خاک عراق شد، شـــورای امنیت با فشار امریکا و چند قدرت غربی، تلاش مضاعفی برای عدم ورود ایران به خاک عراق انجام داد. حمایت از بعثی‌ها در جنگ تحمیلی هشت‌ساله هم در بعد سیاسی و هم در بعد نظامی به حد اعلی رســـیده بود. چنانکه ایالات متحده چشم خود را به خرید تسلیحات شیمیایی عراق از کشورهایی چون آلمان غربی بست و نهایتاً بیش از یک‌صدهزار جانباز شیمیایی ماحصل این چشم‌پوشـــی و اهمال‌کاری مجامع بین‌المللـــی در جنگ ناجوانمردانه بعثی‌ها با ملت ایران شد.

■ از ایرباس ایرانی تا شجره طیبه

ایالات متحده امریکا کـــه در طول جنگ هشت‌ساله صدام با ایران، دستش به خون هزاران ایرانی آلوده بـــود، در اواخر جنگ تحمیلی هشت‌ســـاله با حضور مســـتقیم نظامی در خلیج فارس، زمینه‌های درگیری با نیروهای ایرانی را فراهـــم آورد و نهایتاً با شلیک ناو وینســـنس امریکا به هواپیمای مسافربری شـــماره ۶۵۵ که ۲۹۰ مسافر بی‌گناه را حمل می‌کرد، باعث مرگ تمامی مســـافران و خدمه این پرواز شـــد. پس از این فاجعه عظیم بود کـــه تصاویر قربانیان و شـــهدای این هواپیما، خصوصاً اجســـاد کودکان خردســـالی که در هواپیما حضور داشتند، از طریق رســـانه‌ها پخش شد. اما پاســـخ امریکا در این خصوص، وقت‌کشی برای اعـــلام چرایی حادثـــه و نهایتاً دادن غرامتی بود که از سوی امریکایی‌ها با عنوان «صدقه» تعبیر شد!

سال‌ها بعد امریکا دوباره در ایران دست به جنایت شنیع دیگری زد. شلیک سه موشک هدایت‌شـــونده تاماهاوک به یک مدرسه با ده‌ها کودک و قتل‌عام حـــدود ۱۵۶ نفر که ۱۲۰ نفر از آنها کودک بودند، جنایتی بود که در واقع امریکایی‌ها نه تنها در ایران که در خیلی از نقاط جهـــان مانند ویتنام، عراق و افغانستان رقم زده بودند. شیاطین متمـــدن غربی از ابتدای پیـــروزی انقلاب اســـلامی بارها به بهانه‌های مختلف تعداد قابل‌توجهی از مردم ایران را چه در جنگ، تحریم، اغتشاشـــات و کودتاها به شهادت رسانده‌اند و هنوز نیز دســـت بردار اعمال کثیف خود نیستند. در واقع قاتل مدرسه امام حسن(ع) بروجرد و پرواز شماره ۶۵۵ و مدرسه شجره طیبه میناب یکی است.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۶۳۳

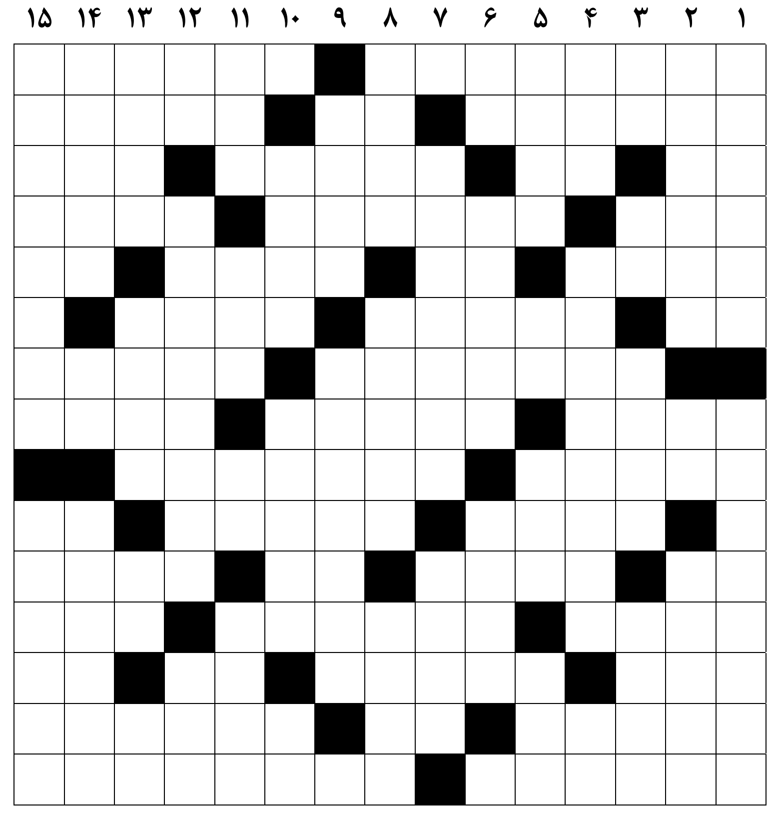

از راست به چپ

■ ۱- دارای ســـرووضع مرتب- میگوی خاص دریاچه ارومیه ■ ۲- نوعی ماهی از خانـــواده ماهی‌های آزاد- ورق کاغذ- برطرف کردن خسارت وارده ■ ۳- حرف زمین‌شوی- روحانی زرتشتی- اثر اوحدی مراغه‌ای شاعر و عارف ایرانی دوره ایلخانان مغول- از نزولات جوی ■ ۴- دشمن فرشته- خارشـــتر- این کلمه دو بار در سوره حمد تکرار شده است ■ ۵- کم- شهر بی دفاع- شـــهری در هند- پوزه ■ ۶- همسایه تهران- کاخ محل اقامت رؤسای جمهور فرانســـه- ایســـتاده و بی‌حرکت ■ ۷- ایالتی در جنوب غربی امریکا- جهانگرد ونیزی ■ ۸- اسب زردرنگ- وارونه درگاه- بدهکار ■ ۹- سیر کوهی- موش و گربه کارتونی ■ ۱۰- نام قدیم ویتنام- روزنامه ورزشی اسپانیایی- مادر عرب ■ ۱۱- قوم ذبح‌شده- هدف تیر- صفت عدد- رنگین کمان ■ ۱۲- برچسب- شعبه‌ای از مسیحیت که در جنوب لبنان رایج است- کتاب ابن‌سینا ■ ۱۳- چین و شکن- راننده لکوموتیو- نیم ساعت!- درون دهان ■ ۱۴- درخور و سزاوار بودن- هرگز عرب- پراکندن؛ فاش شدن خبر ■ ۱۵- لقب ضحاک- اولتیماتوم

از بالا به پایین

■ ۱- اتوریته- مکتب ادبی ■ ۲- منســـوب به تزیین- درخـــت انگور- عریضه‌نویس ■ ۳- رها و آزاد- دوســـتی- خبرگزاری ایتالیا- زمین خراب و لم‌یزرع ■ ۴- سقف دهان- کشیشی با درجه بالا- وحشی ■ ۵- چربی خون با این سبزی از بین می‌رود- شلوار جین- اهلی و دست‌آموز- خودروی فرانسوی ■ ۶- حرف انتخاب- ذات و سرشت- قابله ■ ۷- مخترع ماشین بخار- نادان ■ ۸- تیغه ماه- جزیره‌ای در خلیج‌فارس- دعای معروف هنگام افطار ■ ۹- همه و همگی- میلگردهای استفاده‌شده در بتن ســـازه‌های بتنی ■ ۱۰- جامه و پوشـــاک- از خلبانان شهید- مخفف هستم ■ ۱۱- سنگســـار کردن- فرمانبردار- بالابر ماشین- از بخش های اوســـتا ■ ۱۲- علامت بیماری- گردان هوانیروز- کوچک‌ترین واحد هر عنصر ■ ۱۳- تربیت‌کننده- زنگی که بر گردن شتر می‌بندند- غوزه پنبه- خسیس ■ ۱۴- دوستان- چه کسی؟- سبزی سرشار از آهن ■ ۱۵- اصطلاحی پزشکی به معنی استقرار، رشد و تکثیر عامل بیماری‌زا در بافت میزبان- جلای وطن و کوچ

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه‌در‌سه فقط یک بار به کار روند.

		۵			۸	۶		
		۴				۱		۷
		۱			۲	۹		
	۱			۳				
۴	۵	۷						
						۷		۹
۶			۲					
						۲	۸	
			۱	۷				

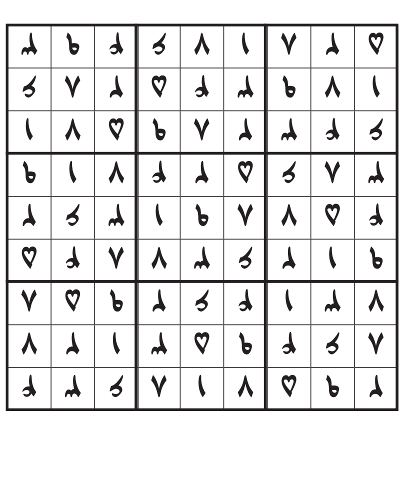

جدول کلمات متقاطع
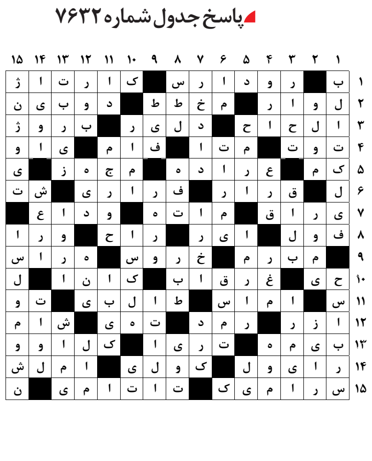
پاسخ جدول شماره ۷۶۳۲